

www.ketab.ir

کسی که می شناسیم

● نویسنده: شاری لاپنا

● مترجم: فرانک سالاری

سرشناسه: لاپنا، شاری

Lapena, Shari

عنوان و نام پدیدآور: کسی که می‌شناسیم /

نویسنده: شاری لاپنا / مترجم: فرانک سالاری

مشخصات نشر: تهران: البرز، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ۲۷۸ ص

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۵-۱۲۱-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی Someone we know

یادداشت: کتابنامه

موضوع: داستان‌های کانادایی -- قرن ۲۱ م

موضوع: Canadian fiction -- ۲۱ century

شناسه افزوده: سالاری، فرانک، ۱۳۵۱ - ، مترجم

رده‌بندی کنگره: PR۹۱۹۹/۴۱۳۹۸

رده‌بندی دیویی: ۶/۸۱۳

شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۰۶۷۲۷



کتاب کسی که می‌دانایم بزرگانی است از:

Someone we know by Shari Lapena

شرکت نشر البرز

امور فنی: آریانوری / ویراستار: مینو ابوذری / صفحه‌آرا: یاسر عزآباد / لیتوگرافی:
مینا / چاپ: کاج / چاپ اول: پاییز ۹۸ / شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه / بها: ۴۵۰۰۰ تومان

همه حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر البرز محفوظ است. تکثیر،
انتشار و بازنویسی این ترجمه یا قسمتی از آن به هر روشی بدون مجوز کتبی
از ناشر ممنوع است و پیگرد قانونی دارد.

مرکز توزیع: پخش البرز - تلفن: ۸۸۴۲۳۱۰۱ - ۸۸۴۲۳۲۱۲
نشر البرز: تهران، خیابان شهید بهشتی، بین چهارراه اندیشه و
سهروردی، ساختمان شماره ۶۸
تلفن و نمابر: ۸۸۴۱۷۴۴۶ - ۸۸۴۰۵۱۸۲ = صندوق پستی: ۱۵۶۹۷۵۴۶۱۱

www.Alborzpublication.com

alborzpublication1970@gmail.com

Alborzpublication

T.me/Alborzpublication

فصلنامه مطالعات...

۸۸	فصل دوازدهم	۷	مقدمه
۹۲	فصل سیزدهم	۱۲	فصل اول
۹۸	فصل چهاردهم	۲۱	فصل دوم
۱۰۵	فصل پانزدهم	۲۸	فصل سوم
۱۱۲	فصل شانزدهم	۳۳	فصل چهارم
۱۲۲	فصل هفدهم	۴۱	فصل پنجم
۱۲۹	فصل هجدهم	۴۹	فصل ششم
۱۳۶	فصل نوزدهم	۵۷	فصل هفتم
۱۴۲	فصل بیستم	۶۴	فصل هشتم
۱۴۹	فصل بیست و یکم	۷۰	فصل نهم
۱۵۷	فصل بیست و دوم	۷۵	فصل دهم
۱۶۵	فصل بیست و سوم	۸۲	فصل یازدهم

۲۲۹	فصل سی و سوم	۱۷۴	فصل بیست و چهارم
۲۳۶	فصل سی و چهارم	۱۸۱	فصل بیست و پنجم
۲۴۲	فصل سی و پنجم	۱۸۶	فصل بیست و ششم
۲۴۸	فصل سی و ششم	۱۹۱	فصل بیست و هفتم
۲۵۷	فصل سی و هفتم	۱۹۵	فصل بیست و هشتم
۲۶۲	فصل سی و هشتم	۲۰۳	فصل بیست و نهم
۲۶۹	فصل سی و نهم	۲۰۷	فصل سی ام
۲۷۵	کلام آخر	۲۱۵	فصل سی و یکم
		۲۲۲	فصل سی و دوم

مقدمه

جمعه، ۲۹ سپتامبر

او در آشپزخانه ایستاده و به پنجره عقبی خانه نگاه می‌کند. برگشت؛ یک دسته موی قهوه‌ای پر پشت توی صورتش آویزان است. در چشم‌های قهوه‌ای‌اش هم ترس موج می‌زند و هم نگرانی. ترس به خطر شده است. نگاهمان روی همدیگر قفل شد. شبیه یک حیوان نرسیده. ما بی‌باست. البته اهمیتی نمی‌دهم. دیگر خشمم را نمی‌توانم مهار کنم. اصلاً دارم این نمی‌سوزد.

توی دستم چکش است. زمان به‌کندی می‌گازد. باید این اتفاق به سرعت تمام بشود. دهانش باز شد که چند کلمه از دهانش بیرون بیفتد اما علاقه‌ای به شنیدن حرف‌هایش ندارم. شاید هم می‌خواهد جیغ بکشد.

به سمتش خیز برداشتم. دست‌هایم سریع حرکت کردند و با چکش محکم به پیشانی‌اش کوبیدم. صدای مهیبی داد و خون زیادی بیرون ریخت. هیچ چیز نگفت به جز حجمی از هوا که از ریه‌اش خارج شد. همان‌طور که داشت می‌کشد دست‌هایش در هوا چرخ می‌خورد؛ انگار می‌خواست التماس کند. شاید هم می‌خواهد چکش را از دستم بگیرد. مانند یک گاو تلوتلو خورد و بر زمین افتاد. چکش را دوباره فرود آوردم اما این بار وسط فرق سرش زدم. شدت این ضربه بیشتر است چون سرش پایین است. قدرت زیادی به‌کار بردم؛ می‌خواهم کارش را تمام کنم. الان به زانو افتاده و مچاله شده و من صورتش را نمی‌بینم. با

صورت، دراز به دراز به زمین افتاد.

بالای سرش ایستاده‌ام و به سختی نفس می‌کشم. چکش توی دستم غرق خون است. روی چکش پراز لخته خون و روی لباسم هم قطرات خون پاشیده است. خم شدم و او را برگرداندم. یکی از چشم‌هایش متلاشی شده است، آن یکی هنوز باز است اما اثری از زنده بودن در او نیست.

www.ketab.ir